

جغرافیای تاریخی خوارزم

دکتر هوشنگ خسروبیگی*

چکیده

رویدادهای تاریخی نه تنها در محدوده زمان، بلکه در گستره مکان نیز وقوع می‌یابند. این عامل، پژوهشگر تاریخ را ملزم می‌دارد محل حدوث وقایع را نیز در بررسی خود مورد توجه قرار دهد. درحقیقت بررسی یک واقعه تاریخی بدون توجه به ویژگیهای جغرافیایی، فرهنگی و اجتماعی مکان بروز رویداد، میسر نیست. بنابراین، بیش از هر نگرش تاریخی، جغرافیای تاریخی خواهان تعیین دقیق محل رویدادهاست. در یک بررسی تاریخی، تعیین محل وقوع وقایع از آن جهت اهمیت دارد که بر مبنای آن بتوان شناخت بهتری از علل وقوع رویدادها و پس‌زمینه‌های تاریخی آن بدست آورد. شناخت محل وقوع رویدادها، پژوهشگر را در مطالعه و بررسی ویژگیهای فرهنگی و اجتماعی جامعه محل رویداد، یاری می‌دهد. از همین روی تعیین محدوده جغرافیایی مورد بررسی، توسط پژوهشگر ضرورت دارد.

به منظور تتبع در تاریخ خوارزمشاهیان شناخت منطقه خوارزم و پیشینه تاریخی و جغرافیایی آن از اهمیت زیادی برخوردار است. هدف این مقاله بررسی جغرافیای تاریخی خوارزم از آغاز تا شروع حکمرانی خاندان انوشتگین غرجه جد خاندان خوارزمشاهیان بزرگ است.

واژگان کلیدی: خوارزم، خوارزمشاهیان، ماورالنهر، کاث، جیحون.

* عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور

مقدمه

تفکیک عناوین ایران و توران برای تشخیص دو هویت جداگانه و جهت ارائه قلمروی مفروض برای آنها دشوار بنظر می‌رسد. زیرا جمع‌بندی آثار بازمانده از منابع برای یافتن فصل جدایی این دو از یکدیگر برعکس ما را به یک سرچشمه مشترک رهنمون می‌سازد و آن اسطوره پادشاهی فریدون است. بر بنیاد اساطیر ایرانی، فریدون پادشاه پیشدادی، زمین را میان پسران خود تقسیم کرد. روم و نواحی غرب را به سلم فرزند بزرگتر، مشرق را به تور و ایران را که مرکز زمین بود، به فرزند کوچکترش ایرج داد. بر همین اساس در افسانه‌های ایرانی سرزمینهای شرقی ایران همچون چین، ترکستان و نواحی مجاور آن توران خوانده شده است. سلم و تور که از این تقسیم ناراضی بودند به برادر خدعه کردند و او را کشتند. بدینسان بود که جدال داستانی خویشاوندان آغاز شد (فردوسی، ۱۳۷۴: ۷۰/۱-۱۰۵؛ صدیقیان، ۱۳۷۵: ۲۱۸-۲۲۹). در اوستا اشاره‌های مکرری به نام توران و تورانیان و این رویاروییها شده است (اوستا، ۱۳۷۰: ۱۵۱/۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۴۸، ۴۷۷، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۰۲).

تبیین مرز ایران و توران در آموزه‌های این اساطیر دشوار است. در روایات اساطیری ایران، در اواخر عصر منوچهر، افراسیاب از جیحون گذر کرد و بخشهایی از ایران را به تصرف درآورد. پس از چندین رویارویی، دو طرف توافق کردند آرش کمانگیر پهلوان ایرانی تیری پرتاب کند و محل فرود تیر مرز دو طرف تعیین شود. تیر آرش در نواحی بلخ در نزدیکی جیحون فرود آمد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۹۰). بنا به آموزه‌های دینی در زادسپرم در آن هنگام که توران را علیه ایران پیکار بود، اهورامزدا برای پایان نبرد، گاوی بزرگ آفرید و بر پشت بالای سم آن گاو، مرز ایران و توران را مشخص کرده بود. در هنگام پیکار بوسیله آن گاو، مرز را می‌شناختند (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۱۹).

در ارزیابی داستانهای حماسی ایران این مفهوم حاصل می‌شود که غالباً منظور از توران سرزمینهای آن سوی جیحون یا آمودریا و گاه آن سوی سیحون یا سیردریا بوده است. ظهیری سمرقندی در سندبادنامه سرزمینهای حکمران ممدوح خود قلیچ طمغاچ خان در آن سوی جیحون را «خطه ممالک توران» می‌خواند (۱۳۶۲: ۱۸). یاقوت توران را همان ماوراءالنهر دانسته که سرزمین هیاطله بوده است (۱۳۸۷ ق: ۴۵/۵؛ همو، ۱۳۶۲: ۴۱). وی حد غربی ماوراءالنهر را خراسان و خوارزم نوشته و سرزمینهای آن سوی جیحون را ماوراءالنهر خوانده است (۱۳۸۷ ق:

۴۵/۵). مؤلف *نخبالدهر فی عجایب البر والبحر* متوفی در ۷۲۷ ق حد واسط سرزمینهای اسلامی و هیاطله را رود سیحون نوشته است (انصاری دمشقی، ۱۳۵۷: ۱۵۰). حد شرقی ماوراءالنهر بدلیل گستردگی سرزمینهای آن برای جغرافی دانان مسلمان چندان شناخته شده نبود. یاقوت حدود شرقی ماوراءالنهر را یادآور نمی‌شود. ابوالفداء ضمن آنکه حد غربی ماوراءالنهر را خوارزم و حد جنوبی آن را رود جیحون و بدخشان دانسته است، از حدود شرقی و شمالی ماوراءالنهر اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (۱۳۴۹: ۵۵۶). جیهانی حد شرقی ماوراءالنهر را بصورت مبهم «کوههای حدود بامیان و ختلان و هندوان» نوشته و حد غربی را شهرهای غزان و خرلخان از شهر طراز در شمال تا بخارا نزدیک بخش شمالی جیحون و مرز شمالی را سرزمینهای ترکان خرلخ از حد شرقی فرغانه تا طراز دانسته و فقط مرز جنوبی را همانند یاقوت و ابوالفداء رود جیحون نگاشته است (۱۳۶۸: ۱۷۷). مؤلف *حدودالعالم* نیز مرز شرقی را حدود تبت می‌داند (بی‌تا: ۱۰۵). ابن حوقل و اصطخری گرچه حد شرقی را منطقه «فامر» و «راشت» و بخشی از سرزمین هند، مجاور ختل نوشته‌اند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۹۱؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۲۷)، ولی با این حال مرز مورد نظر آنان دقیقاً مشخص نیست. مدتها بعد امین‌احمد رازی در ۱۰۱۰ ق حد شرقی ماوراءالنهر را سیحون دانسته است (بی‌تا: ۳/۳۳۱). عباس اقبال نیز منطقه بین دو رود سیحون و جیحون را ماوراءالنهر می‌خواند (اقبال آشتیانی، ۱۳۶۵: ۵). جوینی نیز مهمترین شهرهای ماوراءالنهر را بخارا و سمرقند - که در بین دو رود جیحون و سیحون قرار دارند - می‌داند ولی از حدود ماوراءالنهر سخن نمی‌گوید. (۱۳۷۵: ۷۴/۱).

در *تاریخ سیستان*، ماوراءالنهر و از جمله خوارزم از نواحی خراسان آورده شده است (*تاریخ سیستان*، ۱۳۱۴: ۲۶-۲۷). ابن حوقل ضمن آنکه یادآور می‌شود خوارزم پشت رود جیحون قرار گرفته خوارزم را جزو ماوراءالنهر می‌نویسد و تأکید می‌کند که خوارزم به شهرهای ماوراءالنهر نزدیکتر از شهرهای خراسان است (۱۳۴۵: ۱۹۱). ولی ابوالفداء خوارزم را در جزو بلاد ماوراءالنهر نیاورده است (۱۳۴۹: ۵۵۶ - ۵۶۲).

با این حال همان گونه که در آثار جغرافی‌دانان آمده است خوارزم در دو سوی رود جیحون گسترده شده (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۱۲؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۳۵) و به تأکید جیهانی اقلیمی از خراسان و جدای از ماوراءالنهر بود. وی تأکید می‌کند که می‌بایست نیمی از خوارزم در

ماوراءالنهر و نیمی در خراسان محسوب شود، ولی هر دو نیمه را بدلیل آنکه خوارزم به ماوراءالنهر نزدیکتر است جزو ماوراءالنهر آورده است (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۲). اصطخری نیز ضمن تأکید آنکه نیمی از خوارزم در ماوراءالنهر و نیمی در خراسان است، خوارزم را برای آنکه «صورت اقلیم پراکنده نشود» جزو ماوراءالنهر آورده است (۱۳۶۸: ۲۳۵). علت این دورافتادگی خوارزم از خراسان و ماوراءالنهر، بیابان‌هایی بود که گرداگرد خوارزم را فرا گرفته بودند و آن را از سایر نقاط خراسان و ماوراءالنهر منفک می‌ساختند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۳۵؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۰۶).

جغرافیای خوارزم

خوارزم ناحیه‌ای وسیع و پهناور در دوسوی انتهای رود جیحون و در نزدیک محل ورود این رود به دریای خوارزم (دریاچه آرال) بود. اولین حد جنوبی خوارزم، طاهریه بود و پس از آن بیابان قرار داشت. از طاهریه به سوی شمال، زمینهای آباد خوارزم گسترده بودند (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۳؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۰۷؛ یاقوت حموی، ۱۳۶۲: ۱۲۷). خوارزم دو شهر عمده در دو سوی جیحون داشت. در سمت شرق شهر «کاث» واقع بود. در ابتدا مرکز اصلی خوارزم کاث بود. ولی ارگنج یا گرگانج یا جرجانیه بر کران چپ جیحون بتدریج بعنوان مقصد نهایی کاروانهای تجاری که از دشتهای اغز می‌گذشتند و به ولگا و جنوب روسیه می‌رفتند اهمیت زیادی یافت و در نتیجه کاث پایتخت باستانی خوارزم از رونق افتاد (باسورث، ۱۳۷۹: ۱۶/۵). اصطخری، مقدسی و مؤلف *حدودالعالم* در حدود قرن چهارم ق قصبه بزرگ خوارزم را کاث نوشته‌اند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۳۵؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۱۵؛ *حدودالعالم*، بی تا: ۲۶). ابوالفداء کاث را مرکز قدیم خوارزم می‌خواند (۱۳۴۹: ۵۵۳). ابن حوقل که در قرن ۴ می‌زیسته می‌نویسد که مرکز خوارزم کاث بود که از بین رفت و مردم کاث در نزدیکی آن، ناحیه دیگری بنام جرجانیه ساختند (۱۳۴۵: ۲۰۶). بنظر می‌رسد این حوقل مهاجرت مردم پس از خرابی کاث به مجاورت آن شهر در شرق آن، و ساختن شهر جدید را با مهاجرت مردم از شهر منصوره به گرگانج یا جرجانیه اشتباه کرده است. به نوشته یاقوت منصوره نام شهری بود بر کناره شرقی جیحون، که آب آن را فرا گرفت و ویران شد و مردم آن به سوی غربی جیحون رفتند و در گرگانج که آن را بصورت معرب جرجانیه گویند سکونت گزیدند؛ و آن را آبادان ساختند و بصورت شهر بزرگی

درآوردند که امروز خوارزم است و اکنون توسط تاتاران ویران شده است. وی تأکید می‌کند که این شهر را دیده است (۱۳۶۲: ۱۶۰ و ۱۷۵ و نیز لسترینج، ۱۳۷۷: ۴۷۵ - ۴۷۶). می‌نویسد مستوفی نیز به خطا شهر کاث را جرجانیه نوشته است. با این حال یادآور می‌شود که مرکز خوارزم ارگنج است و نام قبلی ارگنج را منصوره بوده است. (۱۳۶۲: ۲۵۸).

در کنار گرگانج، شهر گرگانج کوچک واقع شده بود، هزاراسب، زمخشر، درغان، خیه، اردخشیش، سافردز، نوزوار، کردران خواش، کُردر، مدمینیه، مرداجقان، سرقسطه و اترار از دیگر شهرها و شهرکهای خوارزم بودند (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۵۲، مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۱۵؛ اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۳۶؛ یاقوت حموی، ۱۳۶۲: ۱۱۱).

به نوشته جغرافی‌نویسان، خوارزم ناحیه‌ای سردسیر بود. در زمستان جیحون یخ می‌بست و مردم می‌توانستند از روی آن عبور کنند (جهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۳؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۶۶؛ ابن‌فقیه، ۱۳۴۹: ۲۴). مهمترین شیوه معیشت مردم خوارزم بازرگانی و کشاورزی بود. برده، پوست حیوانات، پشم، ماهی نمک سود از مهمترین اقلام صادراتی خوارزمیان محسوب می‌شد. خربزه خوارزم بنام بارنج در بسیاری از سرزمینهای اسلامی مشهور بود (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۱۰؛ جهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۳؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۶۵؛ یعقوبی، ۱۳۴۷: ۵۳).

دورافتادگی خوارزم از خراسان و دیگر شهرهای ماوراءالنهر موجب شده بود که خوارزم نه تنها بتواند مدتها استقلال سیاسی خود را حفظ کند، بلکه فرهنگ آن از فرهنگ نواحی مجاور آن مستقل و تا حدی دست‌نخورده باقی بماند. جهانی، مقدسی و ابن حوقل تأکید می‌کنند که مردم خوارزم با مردم هر دو سوی سرزمین خود، در آداب و رسوم، لهجه، اخلاق، منش و نحوه لباس پوشیدن متفاوت بودند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۱۲؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۹۰؛ جهانی، ۱۳۶۸: ۱۸۳ و نیز بارتولد، ۱۳۵۰: ۱۰۵). بیرونی که خود از اهالی خوارزم بود اختلاف خوارزمیان و پارسیان را در گاه‌شماری یادآور شده است (بیرونی، ۱۳۵۲: ۷۳ و ۳۱۲). به نوشته ابن‌فندق و حمیدالدین ابوبکر بلخی صاحب مقامات حمیدی، خوارزمیان به پرخوری شهره و پارسیان این ناحیه نیز معروف بودند (ابن‌فندق، بی‌تا: ۲۸؛ بلخی، ۱۳۶۵: ۲۲۶).

درخصوص مذهب خوارزمیان تا پیش از قرن ششم اطلاعات اندک است. یک مورخ شیعی گزارش می‌دهد در زمانی که بنی‌امیه لعن علی (ع) و خانواده او را فرمان دادند، فقط مردم

خوارزم بودند که «تحمل اهانت و اذلال کرده‌اند و این عار بر خود نگرفتند (آملی، ۱۳۴۸: ۵۱). اهل خوارزم در قرن ششم ق به مذهب اعتزال گرویدند. مردم خوارزم مذهب معتزله را از ابونصر محمودبن جریر ضبی اصفهانی استاد زرخشی فرا گرفتند (باقوت حموی، ۱۳۸۱: ۱۱۶۱/۲؛ بهاء ولد، ۱۳۵۲: ۲۸۴). حسنی رازی خوارزمیان را در فروع حنفی و در اصول معتزلی خوانده است (حسنی رازی، ۱۳۶۴: ۹۱). منابع، خوارزمیان را قوی‌بنیه، جنگجو و دارای قوت معرفی کرده‌اند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۱۰؛ حدودالعالم، بی تا: ۱۲۲؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۰۳). سالها پس از امپراطوری خوارزمشاهیان مورخی در شرح حکومت آنان، قوت مردم دیار خوارزم و عساکر جرار و جوانمردان آن دیار را علت قدرت یافتن آتسز خوارزمشاه توصیف می‌کند (ملابنایی، ۱۹۹۷ م: ۷۹).

تاریخ خوارزم

فرهنگ دوران نوسنگی خوارزم به نام فرهنگ کل تمینار (Kel teminar) شناخته می‌شود. این نام را تولستوف به مناسبت نام نزدیکترین روستا به نخستین محل سکونت پیش از تاریخ دوران نوسنگی که در خوارزم مورد کاوش قرار گرفته به آن داده است. باوجود این، محوطه پیش از تاریخ مزبور، جانباز قلعه نامیده می‌شود. وجود آثار باقیمانده حیوانی از جمله استخوانها، دندانها و ...، در این محل معرف آن است که ساکنان این ناحیه به شکار و صید اشتغال داشته‌اند. آنها در کلبه‌های وسیع پوشیده شده با خس و خاشاک زندگی می‌کردند. به اعتباری این محل‌های مسکونی هر کدام یک گروه فامیل تقریباً صد نفره را در خود پناه می‌داده است (بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ۷۱-۷۲). محل پیش از تاریخ در دوران مفرغ خوارزم به نام کوکچا (Kokcha-III) خوانده می‌شود. در اینجا گوری کاوش شده که در آن مرده را در حالت چمباتمه داخل خمره‌های بزرگ قرار داده و در زمین دفن کرده بودند. ساکنان این محل در کلبه‌های نیمه زیرزمینی که سقفشان بر روی تیرهای چوبی قرار می‌گرفت زندگی می‌کردند. زندگی مردم به کشاورزی متکی و بر آبیاری مصنوعی و گله‌داری استوار بود (بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ۸۲). کاوشهای باستان‌شناسی نشان می‌دهد که در این دوران در واحد مرغاب و پایین دست رودخانه زرافشان و خوارزم باستان، روش آبیاری که طبق آن مزارع را می‌توانستند چندین بار آبیاری کنند متداول بوده است (عسگراف، ۱۳۷۵: بخش دوم ۱/۳۲۰).

آثار بدست آمده نشان می‌دهد که در نیمه هزاره دوم ق. م قبایل شمالی منطقه به سوی قبایل جنوبی حرکت داشته‌اند (ماسون، ۱۳۷۵: بخش دوم ۱۵۹/۱). در ثلث هزاره اول ق. م در عصر آهن، منطقه خوارزم با پیشرفتهای نسبتاً زیاد اقتصادی مصادف بود. واحدهای جدید با بهره‌گیری از آبیاری کشاورزی آباد شدند در مرکز این واحدها بر روی سکوهای حجیم، ارگها ساخته شدند که ظاهراً محل اقامت حکمرانان بود (عسگراف، ۱۳۷۵: بخش دوم ۳۲۴/۱). کاوشهای انجام شده در کیوزلی گیر (Kyuzeli-gir) ، در ساحل چپ آمودریا در منطقه ساری کمیش‌ده، معرف پیشرفت چشمگیری در زمینه فنی و معماری در دوران آغاز تاریخ در خوارزم است. در این محل، باستان‌شناسان موفق به کشف محل بزرگی شدند. کیوزلی گیر کهنترین شهر خوارزم و مهمترین یادمان این دوره است که قدمت آن قرنهای چهارم و پنجم قبل از میلاد تعیین شده است. ساختمانهای شهر از خشتهای مستطیلی و بسیار نزدیک به هم ساخته شده و شهر دارای دیوار دفاعی محکم است. صنعت سفالگری پیشرفته و از چرخ سفالگری استفاده می‌شد و تولید انبوه هنری متداول بود (بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ۹۷؛ نگماتف، ۱۳۷۵: بخش دوم ۳۱۵/۲).

بنابر *اوستا* نخستین سرزمینی که آفریده شد و نخستین مسکن اقوام آریایی ایرینم و یجه یا ایرانویج است (وندیداد، ۱۳۷۶: ۱۹۳/۱؛ ۱۷۴۸/۴؛ *اوستا*، ۱۳۷۰: ۶۵۹). پژوهشگران ایرینم و یجه را سرزمین خوارزم و رود دایتیای را رود جیحون دانسته‌اند (داندامایف، ۱۳۷۵: بخش اول ۲۸/۲؛ *گزیده زادسپرم*، ۱۳۶۶: ۸۲). در *یشتهای اوستا* به خوارزم اشاره رفته است (*اوستا*، ۱۳۷۰: ۳۵۶/۱). دربارهٔ وجه تسمیه خوارزم افسانه‌های متعددی روایت شده است. از آن جمله در جنگهای ایرانیان و تورانیان افراسیاب تورانی در یکی از جنگها فرزند خود بنام شیده را که خال کیخسروین سیاوش بود، فرمان داد به جنگ کیخسرو که با سپاهیان در کنار جیحون اردو زده بود برود. شیده که به زورمندی خود مستظهر بود خواست خود با او بجنگند و هر کدام که کشته شدند، پیروزی از آن کشته‌گرد و بقیه لشگریان در امان بمانند. کیخسرو این پیمان را پذیرفت. ایرانیان چون از توانمندی کیخسرو بی‌خبر بودند دچار نگرانی شدند، ولی کیخسرو توانست بر احوالی بر شیده غالب شود. چون در لغت فارسی «خوار» به معنی سهل و آسان و بی‌زحمت و «رزم» به معنی جنگ است و نظر به اینکه کیخسرو در جنگی ساده و بدون تلف شدن لشگریان

بر دشمن تسلط یافت، سرزمین محل جنگ بنام خوارزمی یعنی جنگی آسان خوانده شد (رنجبر، ۱۳۶۳: ۱۲۵). روایتی دیگر نیز وجود دارد که بر مبنای آن یکی از پادشاهان بر چهارصد تن از نوکران خود خشمگین شد و دستور داد آنان را به نقطه‌ای برند که صد فرسنگ از آبادی دور باشد پس از مدتی کسانی را برای آگاهی از احوال آنان فرستاد. چون فرستادگان به آن منطقه رسیدند دیدند که نوکران خرگاه ساخته‌اند و با شکار ماهی زندگی می‌کنند و هیزم بسیار دارند. چون به نزد شاه بازگشتند و او را آگاه کردند. شاه پرسید گوشت را چه می‌گویند. گفتند خوار. پرسید هیزم را چه می‌گویند؟ گفتند: رزم. شاه گفتند آنجا بمانند و آنجا را خوارزم بنامند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۱۳؛ یاقوت حموی، ۱۳۹۷: ۱۳۹۵/۲).

در تاریخ اساطیری ایران، بنیان خوارزم به دوره کیانیان باز می‌گردد. اشارات اوستا این احتمال را بارز ساخته است که محیط جغرافیایی کیانیان، نواحی شرق ایران یعنی خوارزمیا، سغدیان، مرگیانا، باکتريا، هرات و حوضه رود هیرمند است (پارشاطر، ۱۳۶۸: ۵۴۸/۳). بیرونی بنای خوارزم را ۹۸۰ سال قبل از اسکندر مقدونی (۱۲۹۲ ق. م) و آغاز فرمانروایی در خوارزم را به سیاوش مربوط می‌داند. در آن سال سیاوش پسر کیکاوس به خوارزم وارد شد. ۹۲ سال پس از آن کیکسرو در خوارزم حکمروایی آغاز کرد (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۶). در زمان کیکسرو که با جد خود افراسیاب دعوی خونخواهی پدرش سیاوش را می‌کرد، مکرر میان ایرانیان و تورانیان جنگهای بزرگ به‌وقوع پیوست. یکی از جنگهای افراسیاب و کیکسرو در دو سوی راست خوارزم و در سوی چپ دهستان روی داد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۴۷؛ اوستا، ۱۳۷۰: ۳۴۸/۱، ۴۲۶/۱، ۴۹۹/۱؛ عوفی، ۱۳۷۴: ۷۸). در اوستا کیکسرو، پهلوان سرزمینهای ایرانی و استواردارنده کشور خوانده شده است (اوستا، ۱۳۷۰: ۴۷۵/۱). آتش فرنیخ در این زمان در خوارزم بود و کیکسرو هنگامی که به جنگ تورانیان می‌رفت بر این آتش احترام کرد (مسعودی، ۱۳۴۴: ۶۰۵/۱). این آتش را جم در کوه فرهمند خوارزم نشانده بود (بندهش هندی، ۱۳۶۸: ۹۸؛ گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۱۷). بیرونی سابقه اطلاق عنوان خوارزمشاه به فرمانروای خوارزم را به زمان کیکسرو پادشاه کیانی می‌رساند. او می‌نویسد پس از کیکسرو، خوارزمیان به تقلید از ایرانیان که شاه هر سرزمین را به نام همان سرزمین می‌خواندند، هریک از جانشینان کیکسرو را خوارزمشاه نامیدند (۱۳۵۲: ۵۷). پس از کیکسرو، کی سهراب و پس از او کی گشتاسب بود. کی گشتاسب در

سی‌امین سال سلطنت خود آیین زردشتی را پذیرفت. در *اوستا* کی‌گشتاسب هوادار زرتشت خوانده شده است (*اوستا*، ۱۳۷۰: ۵۷). زردشت به گشتاسب فرمان داد تا آتش فرنبغ را که جم‌شاه به آن احترام کرده بود بیابد. گشتاسب آن را در خوارزم یافت و آتش را به روشن‌کوه در سرزمین کاریان (داربجردفارس) برد (بندهش، ۹۱: مسعودی، ۱۳۴۴: ۶۰۵/۱).

در *اوستا* نام سرزمینی که زردشت در آن موعظه کرد ایران‌ویج ذکر شده است. همان‌گونه که یاد شد بسیاری از دانشمندان این نام را با خوارزم یکی دانسته‌اند. به نظر غالب مورخین اروپای غربی و روسیه، زرتشت در آسیای مرکزی و در بلخ یا خوارزم تولد یافته و در آنجا اصول مذهب خود را ترتیب داده است (بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ۳۵۴).

براساس تحقیقات جدید، کوروش هخامنشی در ۵۴۹ و ۵۳۹ ق. م به دورترین ایالات شرقی و شمال شرقی یعنی نواحی درنگیانا، مرغیانه، خوارزم، سند، بلخ، آریا، گدروسیا، قبایل سکایی، ساتاگیویا، آراخوزیا و قندهار حمله کرد. مورخین تأکید می‌کنند که هخامنشیان روشهای آبیاری علمی را به خوارزم آوردند و ظهور روستاهای جدید پدیده‌ای هخامنشی بوده است (داندامایف، ۱۳۷۵: بخش اول ۲۹/۲؛ اومستد، ۱۳۷۲: ۶۴).

در کتیبه‌های بیستون، تخت جمشید، نقش رستم و یک کتیبه مکشوفه از شوش، داریوش هخامنشی، خوارزم را جزو متصرفات خود یاد کرده است (نارمن شارپ، ۱۳۴۳: ۸۵، ۸۳، ۳۳؛ سامی، ۱۳۴۱: ۱۷۲/۱). در منابع یونانی معاصر هخامنشیان نیز به اسامی جغرافیایی مختلف از جمله خوارزم برمی‌خوریم (بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ۸۱). در دوره داریوش هخامنشی چهار شهرستان پارتیها، خوارزمیها، سغدیها و هریویها که به صورت یک شهرستان شده بودند، جمعاً ۳۰۰ قنطار مالیات می‌پرداختند (اومستد، ۱۳۷۲: ۳۹۷). در کتیبه اردشیر سوم هخامنشی در تخت جمشید ۲۸ نفر از نمایندگان ملل تابعه نقش شده و معرفی گردیده‌اند. یکی از این ملل خوارزمیان هستند (سامی، ۱۳۴۱: ۱۹۰).

در هنگام حمله اسکندر مقدونی، یکی از بزرگان سغد به نام اسپی‌تامنس با او مقابله کرد و جلو پیشروی او را گرفت. فراسمانس حاکم خوارزم بدلیل مخالفت با اسپی‌تامنس و دیگر بزرگان سغد به اسکندر پیوست (داندامایف، ۱۳۷۵: بخش اول ۲۸/۴).

در قرن دوم قبل از میلاد اقوام آئورس در خوارزم حضور داشتند. نویسندگان چینی آنان را

«ین تسی» نوشته‌اند. در طی قرون بعد این اقوام رو به جانب غرب به حرکت درآمدند و در قرن اول قبل از میلاد نام آئورس محو شد و آنان را آلان خواندند. در سالنامه‌های چینی سلسله هان در قرن دوم میلادی، از خوارزم باعنوان «یو-کین» یاد شده است و مرکز آن را «گورگ» در ساحل چپ جیحون یا آمودریا نوشته‌اند (مشکور، ۱۳۷۱: ۷۷۶-۷۷۵).

در پادشاهی یونانی بلخ، اطمینان وجود ندارد که سرزمینهایی چون فرغانه و خوارزم زیر سلطه آنان بوده باشند. بعضی از تاریخ‌نویسان روسی تصور می‌کنند که همزمان با پادشاهی یونانی بلخ و پارت، در شمال آسیای میانه یک پادشاهی در خوارزم شکوفا بوده است. بلنیتسکی این فرضیه را نپذیرفته است (بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ۱۰۲، نگماتف، ۱۳۷۶: بخش دوم ۳۱۹/۲). کاوشهای باستان‌شناسی نشان می‌دهد که در این زمان سکه‌های سه درهمی به تقلید از سکه‌های اوکراتیوس پادشاه یونانی بلخی، در خوارزم یا میانه دره سیحون ضرب شده است (انوکی و دیگران، ۱۳۷۵: بخش اول ۲۴۱/۲). در ۱۷۰ ق. م حکومت پادشاهی یونانی بلخی به پایان رسید و زمینه تشکیل حکومت کوشانی فراهم شد. مهمترین جایگاه مربوط به کوشانیها در خوارزم، توپراک قلعه نام دارد. تولستوف این محل را در ۱۹۳۸ م کشف کرد. توپراک قلعه یک قصر با اطاقهای تشریفاتی بزرگ و حجاریهای رنگی است که به نظر تولستوف مربوط به شاهان خوارزم و خاندان آنان است. تک‌چهره‌های حجاری شده در قصر به شاهان خوارزم مربوط دانسته شده است (بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ۱۴۴؛ محمدجان‌اف، ۱۳۷۶: بخش دوم ۳۳/۲، ۳۵، ۴۵، ۶۰).

در آغاز حکومت ساسانیان، اردشیر ساسانی پس از فتح ایران مرکزی و شرقی، آهنگ خراسان کرد و مرو، بلخ و خوارزم را تصرف کرد (بلعمی، ۱۳۷۷: ۶۰۴/۱). بدینسان مرز امپراطوری ساسانی از شرق به خوارزم منتهی شد. ثعالبی بنیان خوارزم را به اردشیر نسبت می‌دهد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۰۷). پس از وی نیز شاه‌پور در اولین سال پادشاهی خود با خوارزمیان نبرد کرد (پیگلسکایا، ۱۳۶۷: ۲۲۶؛ مشکور، ۱۳۷۱: ۷۷۶).

پس از سقوط کوشانیها، این سرزمین به تابعیت حکومت ساسانی و در شمار حکمرانان مستقل حکومت ساسانی همچون حکومت محلی کابلشاهان درآمد. خوارزمشاه یا خسرو خوارزم حکمران خوارزم بود (بلنیتسکی، ۱۳۶۴: ۲۱).

مورخین مسلمان در شرح واقعه فرار بهرام چوبینه به نزد خاقان، از حضور بهرام در خوارزم

یاد کرده‌اند (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۲۵؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۱۳). بیهقی به استناد «کتب سیر ملوک عجم» اطلاع می‌دهد که یکی از نوادگان بهرام گور بر خوارزم مستولی شد. وی اشاره می‌کند که تا زمان ظهور اسلام، خوارزم مستقل بود (۱۳۲۴: ۶۶۵). گردیزی از اطاعت ترکان خوارزم به انوشیروان یاد کرده است (۱۳۶۳: ۸۴). به نوشته مولانا اولیاءالله آملی در زمان انوشیروان، برادر او که والی طبرستان بود به آن سوی جیحون لشکر کشید و پس از بازگشت، در خوارزم، هوشنگ‌نامی را به نیابت خود نهاد (آملی، ۱۳۴۸: ۳۹). به نوشته بیرونی هنگامی که پیامبر اسلام به رسالت برانگیخته شد «ارثموخ بن بوزکار» از نژاد کیخسرو پادشاه خوارزم بود (۱۳۵۲: ۵۷).

خوارزم در دوره اسلامی

در حمله اعراب به ایران، خوارزم بسیار دیر فتح شد. نزدیکتر از خوارزم، مرو بعنوان آخرین پناهگاه یزدگرد سوم ساسانی قرار داشت. با این حال ظاهراً فتح خوارزم همواره مورد توجه مسلمین بوده است. به نوشته ابن اعثم هنگامی که عمر بن خطاب می‌خواست از حمله به خراسان منصرف شود، حضرت علی (ع) اهمیت خراسان را برای خلیفه برشمرد. در سخنان حضرت، از خوارزم بعنوان یکی از قلاع اسلام یاد شده است که هرکس در خوارزم جای گیرد همانند کسی است که در راه خدا جهاد کند و خوشبخت کسی است که در خوارزم سکنا گیرد و در آن سرزمین به عبادت خداوند مشغول شود (ابن اعثم، ۱۳۷۲: ۲۶۲).

تلاش مسلمانان توسط احنف بن قیس برای تصرف خوارزم در سال ۳۴ ق ناکام ماند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۶۳؛ رضا، ۱۳۶۵: ۲۰۰). ابن اعثم در شرح وقایع فتح خراسان در این زمان گرچه از تصرف شهرهای خراسان به جنگ یا به صلح یاد کرده، ولی ذکری از فتح خوارزم نمی‌کند (۱۳۷۲: ۲۸۲). حکم بن عمر و غفاری در زمان زیاد بن ابی سفیان والی خراسان بود. او در سال ۴۴ ق به خراسان آمد و هرات را فتح کرد و تا جوزجان پیش رفت. پس از مرگ او، ربیع بن زیاد را به حکومت خراسان گماشتند. به نوشته یعقوبی در همین زمان عبدالله بن عقیل ثقفی توانست خوارزم را فتح کند (۱۳۶۲: ۱۵۱/۲). با توجه به اینکه بسیاری از مورخین از این فتح یاد نکرده‌اند احتمالاً حضور عبدالله بن عقیل در نواحی خوارزم بوده و فتح خوارزم بصورت کامل صورت نگرفته است.

در سال ۶۱ ق یزید بن معاویه، مسلم بن زیاد بن ابیه را والی خراسان و سیستان کرد. به نوشته

طبری عاملان او در خراسان در سرزمینهای شمالی به غزا می‌رفتند و چون در زمستان به مرو بازمی‌گشتند، شاهان خراسان در خوارزم برای جنگ بر علیه مسلمین هم‌پیمان می‌شدند (طبری، ۱۳۵۳: ۳۵۸۹/۷؛ و نیز ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۲۰/۴). یعقوبی از فتح خوارزم در این سال یاد کرده است (۱۳۴۷: ۷۵؛ همو، ۱۳۶۲: ۱۹۲/۲) ابن‌اثیر تأکید می‌کند که سلم به اصرار مهلب بن ابی صفره او را به فتح خوارزم فرستاد. مهلب با پادشاه خوارزم صلح کرد و خراج گرفت (۱۳۶۸: ۲۲۰/۴).

ظاهراً فتح نهایی خوارزم بوسیله مسلمین، توسط قتیبه بن مسلم والی خراسان صورت گرفت. محمد بن جریر طبری روایت می‌کند که در سال ۹۳ ق شاه خوارزم ضعیف بود و برادر کوچکش خرزاد بر او تسلط داشت و بر مردم ظلم و ستم می‌کرد. شاه نیز نمی‌توانست مانع او شود. شاه خوارزم برای رهایی از این وضعیت نامه‌ای به قتیبه نوشت و او را به سرزمین خود دعوت کرد تا برادر و مخالفان خود را به قتیبه تسلیم کند، ولی از این عمل مرزبانان و دهقانان خود را مطلع نکرد. قتیبه به فرستادگان خوارزمشاه پاسخ مثبت داد. قتیبه با هماهنگی خوارزمشاه و با استفاده از غفلت بزرگان خوارزم به ناحیه خوارزم حمله کرد و آنجا را متصرف شد. قتیبه برادر شاه و دیگر مخالفان را کشت و از شاه مال‌الصلح گرفت و بازگشت (طبری، ۱۳۵۳: ۳۸۵۲/۹ - ۳۸۵۵؛ و نیز بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۷۵).

به نوشته بیرونی فرمانروای خوارزم در این زمان اسکجموک بود که با دوازده واسطه به آفریغ از نژاد کیخسرو می‌رسیده است (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۷).

قتیبه پس از فتح خوارزم، اسکجموک، شاه پیشین آنان را بر خوارزمیان قرار داد و از سوی خود نیز ایاس بن عبدالله را در خوارزم عامل کرد و عبدالله بن ابی عبدالله غلام مسلم را عامل و مستوفی خراجی خود در خوارزم تعیین نمود. به نوشته بلاذری خوارزمیان که شهریار نخستین خود اسکجموک را ناتوان می‌دیدند بر علیه او شوریدند و او را کشتند (۱۳۶۴: ۱۷۶). ولی این‌اثیر این شورش را بر علیه ایاس بن عبدالله نوشته است. قتیبه نیز ایاس را عزل کرد و برادرش عبدالله را به خوارزم فرستاد. بدنبال آن نیز مغیر ل بن عبدالله را با لشکری به خوارزم گسیل کرد و هنگامی که مغیره به خوارزم رسید، خوارزمیان که دشمن شهریار خوارزم بودند، بر علیه پادشاه شورش کردند و خوارزمشاه به ترکستان گریخت. مغیره نیز در خوارزم بسیاری را کشت و با

بقیه مردم خوارزم صلح کرد به نزد قتیبه بازگشت (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۸۲/۷). بیرونی از این واقعه با عنوان فتح دوم خوارزم یاد کرده است. وی علت این فتح را ارتداد مردم خوارزم نوشته است. بیرونی اطلاع می‌دهد که قتیبه در این زمان «اسکجموک بن ازکاجوار» را پادشاه آنان ساخت (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۷۰).

گذشته از اختلاف روایتها، از این زمان در خوارزم دو تشکیلات حکومتی برقرار شد. در کاخ حکمران‌نشین خوارزم، پادشاهی قدیم برجای ماند و یک والی عرب در جنب حکومت وی در گرگانج (ارگنج) و بخش شمالی خوارزم مستقر گردید. به همین دلیل اطلاعات ارایه شده درخصوص تاریخ خوارزم درخصوص فرمانروایان خوارزم دقیق نیست. مشخص نیست منابع هنگامی که از فرمانروای خوارزم نام می‌برند منظورشان خوارزمشاه و یا امیران تعیین شده از سوی فرمانروایان عرب یا ایرانی بوده است. با این حال به استناد اطلاعات ذی‌قیمت بیرونی می‌دانیم که پس از اسکجموک و تا سال ۳۸۵ ق، خوارزمشاهیان افریغی به ترتیب با اسامی «شاشفر»، «ترکسبائه» یا «اشکام»، عبدالله، منصور، محمد، احمد، محمد و عبدالله، در خوارزم فرمانروا بوده‌اند. ولی وقایع نشان می‌دهد که اینان در تاریخ سیاسی خوارزم از این پس نقش چندانی نداشته‌اند (بیرونی، ۱۳۵۲: ۵۸-۵۷)؛ و در کنار آنان امیرانی از فرمانروایان عرب خراسانی یا ایرانی حکومت می‌کردند که از این پس این امیران را با عنوان امیر می‌خوانیم. همین موضوع زامباور را در تعیین فرمانروایان خوارزم به خطا انداخته است. وی احمد بن طاهر، امیر طاهریان در خوارزم را جزو خوارزمشاهیان آورده است (زامباور، ۱۳۵۶: ۳۱۶).

از گزارش نرشخی درمی‌یابیم که در سال ۱۳۳ ق، امیر خوارزم عبدالملک بن هرثمه بوده است که در قیام شریک بن شیخ‌المهری با او بیعت کرد. در جمادی‌الاول سال ۱۶۳ ق مسیب بن زهیرالضبی از سوی امیر خراسان به بخارا آمد و امیر بخارا را که جنید بن خالد بود به خوارزم فرستاد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶-۹۹). مؤلف تاریخ سیستان در شرح وقایع ۲۱۱ ق خوارزم را از کوره‌های خراسان نامیده است (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۷).

در سال ۲۶۰ ق یک سال قبل از ارسال منشور حکومت ماوراءالنهر برای نصر بن احمد سامانی، حسین بن طاهر الطایی امیر خوارزم به بخارا حمله کرد و به نوشته منابع، در بخارا جنایتهای فراوانی کرد (یعقوبی ۱۳۶۲: ۴۵۲/۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۳۴، نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۰۷).

در ۲۶۲ ق احمد بنی‌ظاهر از طاهریان امیر خوارزم شد. وی توسط خجستانی شکست خورد (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۳۰۲/۷؛ زامباور، ۱۳۵۶: ۳۱۶). در ۲۸۳ ق عمرو لیث صفاری برای مقابله با رافع بن هرثمه به نیشابور حمله کرد. رافع به خوارزم گریخت و عمرو در تعقیب او به خوارزم رفت (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۹۴). امیر خوارزم رافع را کشت و سر او را برای عمرو فرستاد. مؤلف تاریخ سیستان کشته‌ی رافع را محمد بن عمرو و الخوارزمی نوشته و او را عامل عمرو در خوارزم خوانده است (تاریخ سیستان، ۱۳۱۴: ۲۵۳). گردیزی از کشته‌ی رافع فقط با عنوان خوارزمشاه نام می‌برد (۱۳۶۳: ۱۸۶). ظهیری نیز کشته‌ی رافع را با عنوان خوارزمشاه خوانده است و نام وی را نمی‌برد. از شرح وقایع ظهیری این گونه برمی‌آید که برخلاف نظر مؤلف تاریخ سیستان، خوارزمشاه عامل عمرو در خوارزم نبوده است. به نوشته‌ی ظهیری، پس از فرار رافع به خوارزم و پیوستن او به خدمت خوارزمشاه، عمرو بن لیث به خوارزمشاه پیام داد که با توجه به دوستی بین او و خوارزمشاه و باقی ماندن اتحاد طرفین، ضرورت دارد که رافع را دستگیر و برای او بفرستند. در غیر این صورت او به خوارزم حمله خواهد کرد (۱۳۴۹: ۳۵۲).

در ۲۸۷ ق اسماعیل بن احمد سامانی اولین امیر سامانی بود که خوارزم را تصرف کرد. ولی مقدسی تأکید می‌کند که خوارزم به همراه سگستان، غرج‌شاور، جوزجان، بست، غزنین و ختل خراج‌گذار سامانیان نشدند و فقط هدیه می‌پرداختند و امرای این نواحی خراج را خود مصرف می‌کردند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۲۹/۲). ابن خردادبه در حدود ۳۰۰ ق در شرح القاب پادشاهان خراسان و مشرق، از شاه خوارزم با نام خسرو خوارزم نام می‌برد (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۲).

در سال ۳۳۱ ق نوح بن نصر سامانی فرمانروای سامانیان شد. وی در سال بعد با شورش عبدالله بن اشکام خوارزمشاه مواجه شد. عبدالله از ملوک ترک یاری طلبید، ولی پشیمان شد و از نوح طلب عفو کرد. نوح سامانی او را بخشید و ظاهراً حکومت خوارزم را مجدداً به او واگذار کرد (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۳۳/۱۴). پس از وی نیز منصور در حدود ۳۲۲ ق خوارزمشاه بود (زامباور، ۳۱۶). گردیزی از فتح گرگانج پایتخت خوارزم توسط نصرین مالک و به فرمان منصور بن نوح یاد کرده است (۱۳۶۳: ۳۵۸). مشخص نیست علت این واقعه چه بوده است.

در حدود ۳۴۰ ق ابوسعید احمد بن محمد، خوارزمشاه بود. از وی سکه‌های مربوط به سال ۳۶۶ در دست است. پس از وی ابو عبدالله محمد بن احمد به جای او نشست (زامباور، ۱۳۵۶:

(۳۱۶). نوح بن منصور سامانی در حدود سال ۳۶۵ ق با ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمشاه خویشی کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۱). ظاهراً در این زمان مأمون بن محمد از سوی سامانیان در گرگانج فرمانروا بوده است. نوح سامانی مدتی بعد نسا را به مأمون و ایبورد را به حوزه فرمانروایی عبدالله خوارزمشاه افزود، ولی عبدالله با مخالفت ابوعلی سیمجور والی خراسان مواجه شد و نتوانست ایبورد را بدست آورد (بار تولد، ۱۳۰۸: ۱۴۴). این امر زمینه شورش عبدالله خوارزمشاه را فراهم ساخت. وی با حيله توانست ابوعلی را به اسارت خود درآورد. مأمون بن محمد والی گرگانج که از این واقعه مطلع شد در ۳۸۵ ق با لشکری به کاث پایتخت خوارزمشاه حمله کرد. عبدالله را اسیر ساخت و ابوعلی را آزاد کرد. بدین ترتیب مأمون توانست خوارزم را متصرف و خوارزمشاه شود (عتبی، ۱۳۷۴: ۱۳۹-۱۳۰؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۴).^۱ از این پس خوارزم بدست مأمونیان افتاد. پس از مرگ او فرزندش ابوالحسن علی بن مأمون در ۳۸۷ ق به جای پدر خوارزمشاه شد. وی دختر سبکتکین را به زنی گرفت و با محمود غزنوی طرح دوستی ریخت. بعد از او برادرش ابوالعباس مأمون در ۳۹۹ ق به فرمانروایی خوارزم رسید. او بیوه برادر را به زنی گرفت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹۵، زامباور، ۱۳۵۶: ۳۱۶) و محمود غزنوی نیز با این ازدواج موافقت کرد. با ازدواج ابوالعباس با خواهر محمود دوستی او با محمود غزنوی مستحکم شد. این پیوند همچنین زمینه توسعه نفوذ محمود غزنوی در خوارزم را فراهم ساخت و این برای مأمونیان سخت بود. محمود غزنوی بدنبال آن بود که سرزمین حاصلخیز و سوق الجیشی خوارزم را فراچنگ آورد. خوارزم برای محمود همچون تیغی در دل قراخانیان بود. حکایت بیهقی به نقل از بیرونی نشان می‌دهد که چگونه محمود زمینه شورش را در خوارزم بر علیه ابوالعباس خوارزمشاه فراهم ساخت. محمود توانست با حيله ای ابوالعباس را در تنگنا قرار دهد و او را وادار سازد که به نام او خطبه بخواند. خوارزمیان که راضی به خطبه خواندن به نام غزنویان نبودند بر علیه خوارزمشاه شوریدند. شورش به مرگ خوارزمشاه در ۴۰۷ ق منتهی شد و خوارزمیان برادرزاده او را به نام ابوالحرث محمد بن علی بن مأمون را به تخت نشاندند. محمود این بهانه را یافت تا به خونخواهی دامادش در ۴۰۸ ق به خوارزم حمله کند و آنجا را متصرف شود. محمود پس از تصرف خوارزم، آن ناحیه را به حاجب خود آلتوتاش^۲ و یکی از معتمدترین سپهسالارانش سپرد (بیهقی، ۱۳۱۴: ۶۶۸ - ۶۷۹؛ عتبی، ۱۳۷۴: ۳۷۶). به نظر باسورث

از بین رفتن خوارزمشاهیان محلی به معنی پایان حکومت‌هایی مستقر و پابرجا در شرق ایران بود که در نتیجه آن خلاء قدرتی در منطقه پدید آورد. این خلاء قدرت زمینه نفوذ قبایل مهاجم را به ماوراءالنهر و سپس خراسان فراهم کرد (۱۳۷۹: ۱۹/۵). از این پس با حضور حکام ترک در خوارزم، این سرزمین از لحاظ قومی و فرهنگی، بتدریج به سرزمینی ترک مبدل گردید و گویش ترکی جایگزین گویش خوارزمی شد. با این حال نباید از نظر دور داشت از دیر باز عناصر ترک در جمعیت روستایی و حتی شهری ماوراءالنهر و خوارزم حضور داشتند و فرایند ترکی شدن به یکباره روی نداد (همان: ۱۲/۵، ۱۴۱).

دو سال پس از مرگ محمود غزنوی، آلتوتاش خوارزمشاه درگذشت و مسعود غزنوی در سال ۴۲۳ ق فرزندش سعید را خوارزمشاه کرد و هارون بن آلتوتاش را خلیفه‌الدار خوارزمشاه خواند (بیهقی، ۱۳۲۴: ۳۵۵). در ۴۲۵ ق مسعود، فرزندش را از خوارزم فراخواند و هارون به تنهایی فرمانروای خوارزم شد. در هنگام حملات سلجوقیان به مرزهای غزنویان، هارون تمایلات استقلال‌طلبانه خود را آغاز کرد. ظاهراً بهانه او مرگ برادرش بود که در دربار غزنویان می‌زیست. برادر او در حادثه‌ای از بام افتاد و درگذشت و گروهی به او نامه نوشتند و مرگ او را تعمدی خواندند. این حادثه هارون را از مسعود غزنوی هراسناک ساخت. به نوشته بیهقی وی با سران سلجوقی ارتباط برقرار کرد و زمینه حمله به خراسان را فراهم ساخت. مسعود غزنوی نیز چون درگیر سلجوقیان بود امکان آن را نمی‌یافت که به خوارزم حمله کند. در رمضان ۴۲۵ ق هارون نام مسعود را در خطبه نبرد و با سلجوقیان برای حمله به خراسان تبانی کرد. اندکی بعد در سال ۴۲۶ ق هارون در نتیجه سوء قصدی که با تصویب مسعود غزنوی صورت گرفت، به قتل رسید. گرچه خیر مرگ او شادی مسعود را در پی داشت، ولی خوارزم دچار هرج و مرج شد و طرفداران خوارزمشاه و سلطان مسعود به جان یکدیگر افتادند. برای چند روز عبدالجبار فرزند وزیر مسعود که در خوارزم می‌زیست در خوارزم حکومت کرد، ولی خوارزمیان اسماعیل خندان از خاندان آلتوتاش را فرمانروا کردند و عبدالجبار را کشتند و بدین ترتیب اسماعیل در جمادی‌الآخر همان سال بدون موافقت غزنویان فرمانروای خوارزم شد (بیهقی، ۱۳۲۴: ۴۰۳، ۴۶۷-۶۸۶).

مسعود برای دفع خوارزمیان، منشور ولایت خوارزم را برای شاه‌ملک، فرمانروای جند فرستاد. شاه‌ملک به خوارزم حمله کرد و اسماعیل و یارانش از خوارزم به نزد سلجوقیان گریختند. سلجوقیان که بدین ترتیب نفوذ از طریق خوارزم را ناممکن یافته بودند به ناچار از جیحون عبور کردند و خود را آماده درگیری با غزنویان در خراسان ساختند. سلجوقیان توانستند قدرت غزنویان را در خراسان متزلزل سازند و شهرها را یکی پس از دیگری تصرف کنند. نبرد نهایی سلجوقیان با سلطان مسعود غزنوی در ۴۳۱ ق در دندانقان میان سرخس و مرو صورت گرفت. پیروزی سلجوقیان در این جنگ، خراسان را در اختیار سلجوقیان قرار داد. پس از آن سلجوقیان برای فتح نهایی شهرهای ماوراءالنهر و خراسان پراکنده شدند. چغری پسر میکائیل بن سلجوق عازم فتح خوارزم شد و توانست در ۴۳۹ ق شاه‌ملک را شکست دهد (بیهقی، ۱۳۲۴: ۶۸۹ - ۶۹۰؛ حسینی، ۱۳۸۰: ۴۳؛ خواندمیر، ۱۳۶۲: ۴۸۵/۳). به نوشته مؤلف تاریخ بیهقی، شاه‌ملک پس از فرار از خوارزم، به بیهقی گریخت (ابن‌فندق، بی تا: ۵۱).

از آن پس خوارزم توسط حکمرانان سلجوقی اداره می‌شد. قفس اوغلی می‌نویسد با وجود آنکه اسامی این حکام معلوم نیست ولی احتمال داده است که اکثر والیان از رؤسای محلی بوده‌اند (۱۳۶۷: ۴۵). میرخواند از حمله آلبارسلان سلجوقی به خوارزم در سال ۴۵۸ ق یاد کرده است (۱۳۳۹: ۲۷۴/۴). به فرمان آلبارسلان سلجوقی مدتی محمدبن منصور نسوی عمید خراسان، ایالت خوارزم را اداره می‌کرد. پس از آن آلبارسلان در ۴۵۸ ق اداره خوارزم را به فرزندش ارسلان ارغون واگذار کرد (حسینی، ۱۳۸۰: ۶۸، ۷۵).

در زمان سلطان ملکشاه سلجوقی، نوشتکین غرجه جد خاندان خوارزمشاهیان از غلامان بلکاتکین از مملوکان سلطان سلجوقی بود. سلطان پس از بلکاتکین، نوشتکین را مدتی شهنه خوارزم کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۸۰؛ جوینی، ۱۳۷۵: ۳/۲؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۳۴؛ میرخواند، ۱۳۳۹: ۳۵۶/۴).

برکیارق سلجوقی در سال ۴۹۰ ق در هنگام لشگرکشی بر علیه ارسلان ارغون یکی از

غلامان سلاجقه به نام النجی بن قچقار یا قوچکار یا اکنجی^۳ که از غلامان بود، را فرمانروای خوارزم کرد و به او لقب خوارزمشاه داد. وی در پایان سال ۴۹۰ با سپاهی برای پیوستن به سلطان برکیارق عزیمت خراسان کرد و در مرو به شرابخوارگی نشست. در آنجا دو تن از امرای او به نام قوان و بارقش او را به قتل رساندند. پس از او سلطان برکیارق، فرزند وی به نام شمس‌الملوک یمین‌الدوله امین‌الملک شهاب‌الدین طغرل قماروی^۴ را فرمانروای خوارزم کرد (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۲۴۲/۱۷). با این حال دوره فرمانروایی طغرل تکین در خوارزم بسیار کوتاه بود. زیرا پس از آن برکیارق چون خود در ایالت فارس درگیر مبارزه با امیر اونر و مؤیدالملک بود، امیرداد حبشی بن‌التین تاک را والی خراسان کرد و او را مأمور ساخت تا عاصیان و کشتندگان خوارزمشاه را مجازات کند. امیرداد در مأموریت خود موفق شد و برای سامان‌دهی ایالت خوارزم، با موافقت برکیارق، محمدبن‌نوشتکین غرجه را در ۴۹۱ ق^۵ والی خوارزم کرد و به خوارزمشاه منسوب شد و قطب‌الدین لقب گرفت.^۶ (جوینی، ۱۳۷۵: ۳/۲؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۴۸۱). با آغاز فرمانروایی قطب‌الدین محمدبن‌نوشتکین، زمینه‌های تشکیل امپراطوری خوارزمشاهیان محقق شد و دوران جدیدی در تاریخ خوارزم آغاز گشت.

نتیجه

وضعیت منطقه حکمرانی از عوامل مؤثر در پیدایش و توسعه هر حکومتی است. در مورد خوارزمشاهان، پیش از هر چیز، باید خوارزم را مورد توجه قرار داد. به همین لحاظ پژوهش در تاریخ خوارزمشاهیان بدون توجه به وضعیت جغرافیایی و تاریخی خوارزم میسر نیست. خوارزم در میانه قرن ششم ق، مرکز حکومتی بزرگ شد. پیش از آن تقریباً خوارزم همواره منطقه‌ای جدا محسوب می‌شد و از استقلال برخوردار بود. انتصاب خاندان نوشتکین به فرمانروایی خوارزم از سوی سلجوقیان، طلیعه توسعه حوزه حکمرانی این منطقه در دیگر مناطق بود.

دوری خوارزم از دیگر مناطق، نه تنها آن را به منطقه‌ای مناسب برای استقلال‌خواهی یک خاندان تبدیل می‌کرد، بلکه همین دورافتادگی آن را واجد مختصات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خاص نیز ساخته بود. خوارزم بطور طبیعی تحت نفوذ فرهنگ ایرانی بود. پس از فتوحات مسلمین نیز بتدریج فرهنگ اسلامی را پذیرفت. پس از آن خوارزمیان خود از عوامل

توسعه اسلام در سرزمین‌های شرقی و شمالی خود بودند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۸۰، ۱۶۰). مجاورت خوارزمیان با ترکان، بتدریج در نفوذ زبان و فرهنگ ترکی در خوارزم مؤثر واقع شد. در قرون اولیه اسلام، در خوارزم به گویشی ایرانی سخن می‌گفتند که برای دیگر ایرانیان قابل فهم نبود. با این وصف این گویش، زبان محاورات روزانه مردم بود. با این حال فرهنگ‌های فارسی این دوران نیز واژه‌های صرفاً ترکی را واژه‌های خوارزمی می‌خوانند و منابع، شباهت ظاهری خوارزمیان و ترکان را متذکر شده‌اند. در دوره هجوم مغول نیز از خوارزم بعنوان کشوری منحصرأ ترکی زبان نام برده شده است. بارتولد احتمال می‌دهد ترکی شدن خوارزم در زمان تصرف این منطقه توسط سلجوقیان ترک‌تبار صورت گرفت. با این وصف فرمانروایان سلجوقی در خوارزم، عنوان قدیمی ایرانی «شاه خوارزم» یا «خوارزمشاه» را همچنان حفظ کردند (۱۳۷۶: ۱۶۰).

علیرغم موارد فوق، و نیز ترک بودن خاندان انوشکین، همان‌گونه که بارتولد اذعان می‌کند زبان فارسی بعنوان زبان حکومت خوارزمشاهیان باقی ماند (همان، ۱۶۰).

یادداشتها

- ۱- بارتولد گرچه به استناد گردیزی و عتبی گزارش خود را در این خصوص می‌دهد ولی به خطا سال ۳۸۵ ق را ۳۷۵ ق آورده است (بارتولد، ۱۳۶۶: ۵۰۲/۱).
- ۲- در مورد آلتون‌تاش اطلاعات بیشتر در مقاله «شخصیت آلتون‌تاش از نظر بیهقی» در مجموعه مقالات یادنامه ابوالفضل بیهقی مندرج است (نورانی وصال، ۱۳۴۹: ۷۴۳-۷۲۷).
- ۳- اکنجی در ترکی به معنی زارع و برزگر است (قزوینی، ۱۳۴۵: ۹۰/۱).
- ۴- وی از ممدوحان عبدالواسع جبلی بود، (جبلی ۱۳۴۱: ۶۹۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۴۲/۱۷).
- ۵- بناکتی سال را ۴۹۰ ق و نیز به اشتباه قطب‌الدین را فرزند بلکاتکین نوشته است (بناکتی، ۱۳۷۸: ۲۳۴).
- ۶- طغرل سوم بن اکنجی تلاشی برای تصرف خوارزم کرد، ولی ناموفق ماند و به منقشلاق و جند گریخت (ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۲۴۴/۱۷).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- آملی، اولیاءالله (۱۳۴۸) **تاریخ رویان**. به کوشش دکتر منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگی ایران.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۶۸) **تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران**. مترجم ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی. تهران: علمی.
- ۳- ابن اعثم کوفی، محمدبن علی (۱۳۷۲) **الفتوح**. مصحح غلامرضا طباطبایی مجد. مترجم محمدبن احمد مستوفی هروی (قرن ۶ ق). تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- ۴- ابن بلخی (۱۳۷۴) **فارسنامه**. مصحح دکتر منصور رستگار فسایی. تهران: بنیاد فارس شناسی.
- ۵- ابن خردادبه (۱۳۷۰) **المسالک و الممالک**. مترجم دکتر حسین قره‌چانلو. تهران.
- ۶- ابن فقیه (۱۳۴۹) **البلدان (بخش مربوط به ایران)**. مترجم ح مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۷- ابن فندق (بی‌هقی) ابوالحسن علی بن القاسم بن زید (بی تا) **تاریخ بیهق**. مصحح احمد بهمنیار. تهران: فروغی.
- ۸- ابوالفداء (۱۳۴۹) **تقویم البلدان**. مترجم عبدالمحمد آیتی. تهران: بنیاد فرهنگی ایران.
- ۹- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۶۸) **مسالک و ممالک**. مصحح ایرج افشار. چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۰- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۶۵) **تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری**. تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۷) **نخبة‌الدهر فی عجایب‌البر و البحر**. مترجم سیدحمید طیبیان. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- ۱۲- انوکی، ک. و دیگران (۱۳۷۵) **«یوچی و مهاجرت‌هایشان»**. تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی. ج ۱ بخش دوم. مترجم صادق ملک شه‌میرزادی. تهران: یونسکو.
- ۱۳- بی نام (۱۳۷۰) **اوستا**. ج ۲، به کوشش جلیل دستخواه، تهران: مروارید.
- ۱۴- مستد، ات (۱۳۷۲) **تاریخ شاهنشاهی هخامنشی**. مترجم دکتر محمد مقدم. تهران:

امیرکبیر.

- ۱۵- ایگونه، شارل (۱۳۷۰) «**فضای تاریخی**»، روش‌های پژوهش در تاریخ. زیر نظر شارل ساماران. مترجم ابوالقاسم بیگناه و دیگران. تهران: آستان قدس.
- ۱۶- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۵۰) **آبیاری در ترکستان**. مترجم کریم کشاورز. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- ۱۷- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۶) **تاریخ ترک‌های آسیای میانه**. مترجم دکتر غفار حسینی. تهران: توس.
- ۱۸- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۰۸) **تذکره جغرافیایی تاریخی ایران**. مترجم حمزه سردادور (طالب‌زاده). تهران: بنیاد فرهنگی ایران.
- ۱۹- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۶۶) **ترکستان‌نامه**. ترکستان در عهد هجوم مغول. مترجم کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگی ایران.
- ۲۰- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۵) **جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام**. مترجم لیلا رین رشه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۱- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ (۱۳۷۹) **گزارش سفر باستان‌شناسی به آسیای مرکزی**. مترجم مریم جبه‌داری. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۲- باسورث، کلیفورد ادموند (۱۳۶۶) «**تاریخ سیاسی و دودمانی ایران**»، **تاریخ ایران کمبریج از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان**. گردآورنده جان آندرو بویل. مترجم حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- ۲۳- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴) **فتوح البلدان بخش مربوط به ایران**. مترجم دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران: سروش.
- ۲۴- بلخی، حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی (۱۳۶۵) **مقامات حمیدی**. مصحح دکتر رضا انزابی‌نژاد. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۵- بلعمی (۱۳۷۷) **تاریخ‌نامه طبری (تاریخ بلعمی)**. مصحح محمد روشن. تهران: سروش.
- ۲۶- بلنتیسکی، آ (۱۳۶۴) **خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)**. مترجم دکتر پرویز ورجاوند. تهران: گفتار.

- ۲۷- بناکتی، محمد (۱۳۷۸) تاریخ بناکتی - روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب. به کوشش دکتر جعفر شعار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی،
- ۲۸- بندهش هندی (۱۳۶۸) مصحح رقیه بهزادی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۹- بیرونی، ابوریحان (۱۳۵۲) آثار الباقیه عن القرون الخالیه. مترجم اکبر داناسرشت. تهران: ابن سینا.
- ۳۰- بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین (۱۳۲۴) تاریخ بیهقی. مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض. تهران: بانک ملی ایران.
- ۳۱- بهاء ولد، بهاءالدین محمدبن حسین خطیبی بلخی (۱۳۵۲) معارف. مصحح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: طهوری.
- ۳۲- پیگولوسکایا، ن (۱۳۶۷) شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. مترجم عنایت الله رضا. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۳- تاریخ سیستان (۱۳۱۴) مصحح ملک الشعراء بهار. تهران: کلاله خاور.
- ۳۴- ثعالی نیشابوری، عبدالملک بن محمدبن اسماعیل (۱۳۶۸) تاریخ ثعالی (غراخبار ملوک الفرس و سیرهم). مترجم محمد فضاییلی. تهران: نقره.
- ۳۵- جبللی، عبدالواسع (۱۳۴۱) دیوان شعر. به کوشش ذبیح الله صفا. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۶- جوینی، محمد (۱۳۶۷) تاریخ جهانگشا. به کوشش محمدبن عبدالوهاب قزوینی. چ سوم. تهران: دنیای کتاب.
- ۳۷- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸) اشکال العالم. به کوشش فیروز منصوری. مترجم علی بن عبدالسلام کاتب. مشهد: آستان قدس.
- ۳۸- حسنی رازی، سیدمرتضی بن داعی (۱۳۶۴) تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام. مصحح عباس اقبال. چ دوم. تهران: اساطیر.
- ۳۹- حسینی، صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصر بن علی (۱۳۸۰) زبده التواریخ (اخبار امراء و پادشاهان سلجوقی). مصحح دکتر محمد نورالدین. مترجم رمضان علی روح اللهی. تهران: ایل شاهسون بغدادی.
- ۴۰- خواندمیر، غیاث الدین بن همادالدین الحسینی (۱۳۶۲) تاریخ حبیب السیر. مصحح

- جلال‌الدین همایی. چ سوم. تهران: خیام.
- ۴۱- داندامایف، م. آ (۱۳۷۵) «ایران عصر ماد و هخامنشی». تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی. بخش اول. مترجم صادق ملک شه‌میرزادی. تهران: یونسکو.
- ۴۲- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۳۷۱) اخبار الطوال. مترجم محمود مهدوی دامغانی. چ چهارم. تهران: نشرنی.
- ۴۳- رازی، امین‌احمد (بی‌تا) هفت اقلیم. ج ۳. مصحح جواد فاضل. بی‌جا: علمی و ادبیه.
- ۴۴- رضا، عنایت‌الله (۱۳۶۵) ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۴۵- رنجبر (دکتر)، احمد (۱۳۶۳) خراسان بزرگ (بختی پیرامون چند شهر از خراسان بزرگ). تهران: امیرکبیر.
- ۴۶- زامباور (۱۳۵۶) نسب‌نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام. مترجم دکتر محمدجواد مشکور. تهران: خیام.
- ۴۷- سامی، علی (۱۳۴۱) تمدن هخامنشی. شیراز: دانشگاه شیراز.
- ۴۸- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد (۱۳۶۳) مجمع‌الانساب. مصحح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- ۴۹- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۷۵) فرهنگ اساطیری - حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۵۰- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۳) تاریخ طبری (تاریخ الرسول و الملوک). مترجم ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵۱- ظهیری سمرقندی، محمدبن علی (۱۳۴۹) اغراض السیاسه فی اعراض الریاسه. مصحح جعفر شعار. تهران: دانشگاه تهران.
- ۵۲- عتبی، ابونصر محمدبن عبدالجبار (۱۳۷۴) تاریخ یمینی (ترجمه تاریخ یمینی). مصحح دکتر جعفر شعار مترجم. ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۵۳- عسگراف، ع (۱۳۷۵) «آغاز عصر آهن در ماورای آمودریا». تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی. مترجم صادق ملک شه‌میرزادی. تهران: یونسکو.

- ۵۴- عوفی، سدیدالدین محمد (۱۳۷۴) *جوامع الحکایات تاریخ ایران و اسلام*. مصحح دکتر جعفر شعار. تهران: سخن.
- ۵۵- فردوسی، حکیم ابوالقاسم (۱۳۷۴) *شاهنامه*. به کوشش ژول مول. چ ششم. تهران: علمی فرهنگی.
- ۵۶- قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۳۷۳) *آثارالبلاد و اخبارالعباد*. مصحح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- ۵۷- قزوینی، محمد (۱۳۴۵) *یادداشتها*. به کوشش ایرج افشار. چاپهای مختلف. تهران: دانشگاه تهران.
- ۵۸- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷) *تاریخ دولت خوارزمشاهیان*. مترجم دکتر داود اصفهانیان. تهران: گستره.
- ۵۹- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود (۱۳۶۳) *تاریخ گردیزی (زین الاخبار)*. مصحح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- ۶۰- گزیده‌های زادسپرم (۱۳۶۶) مترجم محمدتقی راشد محصل. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۶۱- لسترنج، گی (۱۳۷۷) *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. مترجم محمود عرفانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۶۲- ماسون، و.م (۱۳۷۵) «افول تمدن عصر برنز و حرکت قبایل کوچ‌رو». تاریخ تمدنهای آسیای مرکزی. مترجم صادق ملک شه‌میرزادی. تهران: یونسکو.
- ۶۳- محمدجان اف، الف.ر (۱۳۷۶) «اقتصاد و نظام اجتماعی در آسیای مرکزی در دوره کوشانی». تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی. ج ۲ بخش دوم. مترجم صادق ملک شه‌میرزادی. تهران: یونسکو.
- ۶۴- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲) *نزه القلوب*. مصحح گای لسترنج. تهران: دنیای کتاب.
- ۶۵- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۴) *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ج ۱. مترجم ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۶۶- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۱) *جغرافیای تاریخ ایران باستان*. تهران: دنیای کتاب.
- ۶۷- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱) *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*. ج ۲،

- مترجم علینقی منزوی. تهران: کاویان.
- ۶۸- ملابنایی، کمال‌الدین علی (۱۹۹۷ م) **شیبانی‌نامه**. مصحح کازویوکی کوبو. کیوتو - ژاپن: بی‌جا.
- ۶۹- نارمن شارپ، رلف (۱۳۴۶) **فرمان‌های شاهنشاهی هخامنشی**. شیراز: دانشگاه شیراز.
- ۷۰- نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر (۱۳۶۳) **تاریخ بخارا**. مصحح مدرس رضوی. مترجم ابونصر احمدبن محمد نصر قبادی. چ دوم. تهران: توس.
- ۷۱- نگماتف، ن.ن (۱۳۷۶) **«دولت‌های شمال غرب آسیای مرکزی»**. تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی. ج ۲ بخش دوم. مترجم صادق ملک شهمیرزادی. تهران: یونسکو.
- ۷۲- نورانی وصال (۱۳۷۹) **«شخصیت آلتونتاش از نظر بیهقی»**. یادنامه ابوالفضل بیهقی. چ دوم. مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۷۳- ون‌دیداد (۱۳۷۶) به کوشش هاشم رضی. تهران: فکر روز.
- ۷۴- یارشاطر، احسان (۱۳۶۸) **«تاریخ ملی ایران»**. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی (تاریخ ایران کمبریج). مترجم حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- ۷۵- یاقوت حموی بغدادی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله (۱۳۶۲) **برگزیده مشترک یاقوت حموی**. مترجم محمدپروین گنابادی. تهران: امیرکبیر.
- ۷۶- یاقوت حموی بغدادی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله (۱۳۹۷ ق) **معجم البلدان**. ج ۱، بیروت: دار صادر.
- ۷۷- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۳۴۷) **البلدان**. مترجم محمدابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.